

# جنبش کارگری: ستون اعتراض علیه جنگ

در گرامیداشت اول مه

لیلا دانش

اول ماه مه روز همبستگی جهانی کارگری است و امسال این روز بنحو برجسته‌ای، جهانی بودن طبقه کارگر و مطالبات آن را بنمایش میگذارد. جهان سرمایه یکی از دوره‌های پر تلاطم خود را در میان جنگ و لشکرکشی به خاورمیانه و مجادلات میان قدرتهای امپریالیستی میگذراند. صفوف عظیم اعتراضات ضد جنگ در اقصی نقاط جهان بی شک میتواند زمینه‌های همبستگی بیشتری را در مبارزه طبقه کارگر جهانی در شرایط حاضر فراهم کند. گلوبالیزاسیون تنها جهانی شدن سرمایه نیست، تنها تسهیل جابجایی امور بانکی و صنعتی و تجاری نیست، تنها تسهیل انتقال نیروی کار مهاجر و تسهیل انتقال اطلاعات نیست، بلکه در عین حال زمینه شکل گرفتن و گسترش همبستگی جهانی کارگری در شرایط حاضر نیز هست.

واقعیت اینست که جنبش ضد جنگ حاضر، علیرغم اهداف شریفش، تنها وقتی خواهد توانست بر سیر وقایع تاثیر بگذارد که خواستها و مطالبات خود را از صلح خواهی فراتر ببرد. تنها وقتی وقوف به علل بنیادی جنگ یعنی نیازهای جهان سرمایه و سیستم حاکم بر جهان به خودآگاه جنبش ضد جنگ و جنبشهای اجتماعی دیگری که ستون آن را میسازند تبدیل شود، میتوان از قدرت تاثیر گذاری این جنبش بر سرنوشت بشریت قرن بیست و یکم حرف زد. لذا آگاهی به نقش جنبش کارگری در تعمیق جنبش ضد جنگ، آن حلقه‌ای است که مبارزه علیه جنگ و جنگ افروزی و توان تاثیر گذاری جنبش ضد جنگ را تضمین میکند. ضدیت با جنگ، توقف جنگ، و خروج آمریکا از عراق که قطعاً از مطالبات برجسته اول مه امسال در سطح جهانی خواهند بود باید با نقد پایه‌ای طبقه کارگر به مناسبات موجود همراه شود.

جنگ بازتاب نیاز سرمایه جهانی است و این خود این سیستم است که نیاز به جنگ را می‌آفریند. گرچه ابتکار عمل جنگ حاضر در دست دولت آمریکاست اما ضروری شدن و تلاش برای موقعیت برجسته تری در نظام سیاسی جهان بعد از جنگ سرد یافتن، تنها مشغله دولت آمریکا نیست. اعتراض به و یا مخالفت دول دیگر سرمایه داری از جمله فرانسه و آلمان و روسیه با آمریکا و تاکیدشان بر نقش نهادهای بین‌المللی نه از سر مخالفت اصولی با بنیاد این حرکت، بلکه بر سر نقش و جایگاه خود آنها در کل تغییراتی است که در شرف وقوع است. وگرنه قرار گرفتن ابتکار عمل در دست سازمان ملل متحد تغییری در قضیه نمیدهد. مگر جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ با تایید سازمان ملل نبود؟ جنگ ادامه سیاست است. و در این زمینه دیگر بحث تنها بر سر سیاست خارجی یا نظامی

آمریکا نیست بلکه بر سر استراتژی سرمایه های بزرگ در پرتو گلوبالیزاسیون برای جهان است و باین معنا این کل سیاست جهان سرمایه است که چنین شرایطی را موجب شده است. این جنگ ادامه همان سیاستی است که امروز ارتش میلیونی بیکاران در اروپا را شکل داده است، ادامه همان سیاستی است که به اذعان آمار مراجع رسمی خودشان شکافهای طبقاتی را در سطح جهان بنحو بیسابقه ای گسترش داده است، ادامه همان سیاستی است که میلیونها کارگر را در نقاط مختلف جهان در پی کسب شغل به نیروی کار مهاجری تبدیل کرده که کمترین امنیت شغلی، جسمی و روحی را دارند. ادامه همان سیاستی است که با گسترش بیسابقه سرمایه داری در جهان، میلیونها زن و کودک را به کم حقوقترین و فقیرترین بخش طبقه کارگر تبدیل کرده است. این سیاست نه فقط در جنایتکارانه ترین شکل بروزش، که در همین اشکال دیگرش نیز مورد اعتراض باید باشد. کارنامه سرمایه و حکومتهايش را تنها در روزهای جنگ نمیتوان جلوی رو گذاشت و واریسی کرد. این مناسبات هر لحظه در هر گوشه ای از جهان برگ دیگری از عملکرد غیر انسانی خود را بنمایش میگذارد. طبقه کارگر بحکم موقعیت عینی اش در مناسبات تولید سرمایه تنها نیرویی است که میتواند دست به ریشه این سیاست ببرد و نقد بر جنایات امروز را از جنگ طلبی و قلدرمنشی فراتر برده و نشان دهد که این کل نظام سرمایه است که منشا سیه روزی و فلاکت بشریت این قرن است.

تنها در صورت حضور چنین نیرویی در صفوف جنبش ضد جنگ است که میتوان به آینده این جنبش امیدی داشت. میلیونها انسانی که در طول ماههای اخیر به خیابانها آمده و علیه جنگ اعتراض کرده اند، حتی اگر نیمی شان به خانه برگردند هنوز نیم دیگرش نیرویی میلیونی است. اینها نه منفعتی در جنگ دارند و نه منفعتی در دیگر سیاستهای این دول که زندگی در این جهان را برای میلیونها کارگر و زحمتکش به دست و پا زدن بیحاصل تبدیل کرده اند. طبقه کارگر جهانی با شناخت علل بنیادی وقوع جنگ و شناخت نقش خود در چنین شرایطی میتواند به ستون این حرکت تبدیل شود و جنبش ضد جنگ را به یک جنبش ضد کاپیتالیستی قدرتمند تبدیل کند.

\*\*\*\*\*

جنگ و جنبش ضد جنگ برای کارگران ایران علاوه بر این جایگاه عمومی از ویژگی خاصی نیز برخوردار است. همسایگی با عراق و همچنین تهدید حمله به ایران، به مساله ویژگیهای دیگری میدهد. از اظهارهای تا کنونی که از جانب مقامات مختلف آمریکا در رابطه با ایران یا سوریه شده هنوز بلاواسطه نمیتوان نتیجه گرفت که امکان چنین جنگی در ایران محتمل و یا فوری است. معادلات پیچیده تری از جمله نقش روسیه در منطقه، روابط اقتصادی گسترده ایران با کشورهای اروپایی و منافعی که این قدرتهای بزرگ در پی آن هستند و تضاد منافع اینان با آمریکا و انگلیس، و همچنین موقعیت سیاسی ویژه ایران هم از این لحاظ که ایران کشوری با مناسبات جافتاده سرمایه

داری (نسبت به عراق و افغانستان) است و هم از لحاظ دینامیسم مبارزه سیاسی در آن حکم میکند که لشکر کشی به ایران و جنگ در ایران اتفاقی نیست که در آینده بسیار نزدیک بیافتد. واضح است که هیچکس نمیتواند چگونگی وقوع چنین حمله ای را پیش بینی کند اما فوری نبودن این اتفاق، دقیقا تاکید بر این است که از فرصت موجود باید برای شکل دادن به یک قطب طبقاتی در مقابل جنگ و سیاستهایی که منجر به چنین جنگهایی میشود، استفاده کرد. غرض از این بحث طبعا نفی هر گونه امکان وقوع جنگ در ایران نیست، بلکه مساله این است که میان امکان واقعی و تحلیل عینی از شرایط، با تبلیغات سیاسی پروآمریکایی ها، اصلاح طلبان و حتی رسانه های امپریالیستی باید تفاوت قائل شد. فضایی که در این زمینه بوجود آمده نه بر مبنای یک تحلیل عینی از روند وقایع بلکه از یکسو ناشی از نگرانی قابل فهم مردم و از سوی دیگر از تبلیغات پرو آمریکایی سلطنت طلبان، و منافع مشخص جناح محافظه کار و اصلاح طلب جمهوری اسلامی است.

بخشی از این واکنش ها بیش از آنکه مبتنی بر نگرانی از خطر جنگ باشد، خوشامد گویی به دخالت آمریکا و سرنگونی جمهوری اسلامی است. این بحث مشخصا از زمان حمله آمریکا به افغانستان خصوصا از جانب اپوزیسیون پرو آمریکا و سلطنت طلب باب شد. دلایل چنین موضعی با توجه به ساخت و بافت و سابقه تاریخی این جریانها روشن است. پرو آمریکا بودن بهیچوجه ضامن عدالت و رفاه اجتماعی نبوده و نیست. حتی اگر کسی فراموش کرده باشد که حکومت شاه نیز یک حکومت پروآمریکا بود، نمونه های دیگر چنین حکومتهایی مثل عربستان سعودی، اسرائیل، و پاکستان دیگر نیازی به رجوع به تاریخ ندارند. همچنین در طول دهه اخیر سرنوشت بالکان، افغانستان و حتی سناریوهای در نظر گرفته شده برای عراق باید به پراگماتیست ترین اذهان نیز نشان داده باشد که دمکراسی آمریکایی با اشغال و کشتار مردم و دیکته کردن سیاست به هر چیزی شبیه است جز دمکراسی. نتیجه جنگ و دخالتگری آمریکا جز تبدیل ایران به یک کولونی دیگر نیست و این خام خیالی محض است که آمریکا قرار است پیام آور دمکراسی و گسترش تمدن باشد. در مورد این جنگ مشخص مساله دقیقا بر سر تضمین موقعیت بلامنازع آمریکا در منطقه خاورمیانه و تضمین نقش آن در شکل دادن به نظم سیاسی ای در منطقه است که منافع آمریکا در آن بیمه شده باشد. و برای این منظور همچنانکه در عراق و افغانستان دیده شد آنها ابتدا هر نشانی از تمدن را نابود میکنند تا بر ویرانه هایش در طول زمانی که به قدمت زندگی چند نسل خواهد بود و مستقل از اینکه سلطنت طلبان برگردند یا اصلاح طلبان بمانند، «تمدن آمریکایی» بسازند که تا شاهی آخرش را باید از جیب کارگر و زحمتکش ایرانی در بیاورند.

اما گرایش دیگری نیز خطر جنگ را جدی می بیند. زمزمه های آشتی ملی و ضرورت کنار گذاشتن

اختلافات، کمک به شکل گیری یک جریان دمکراسی خواه درونی و از این طریق بستن راه تهدید آمریکا بحثی است که در میان بخش زیادی از اپوزیسیون در جریان است. آنچه که در این زمینه قابل تعمق است اینست که این راه حلی است که اساسا از درون خود حکومت اسلامی و مشخصا اصلاح طلبان بیرون آمده است. نشریات داخل و خارج در هفته های اخیر مملو است از اینکه باید به رشد جریان اصلاح طلب میدان داد و گذاشت شرایط ایران طوری تغییر کند که بهانه ای برای حمله آمریکا نباشد. از پیشنهاد به جناح تندرو که به یک فراندوم گردن بگذارید و کنار روید گرفته تا تلاش مدافعین غیر دولتی اصلاحات که بنام جلوگیری از فاجعه مردم را فرا میخوانند که پشت جبهه اصلاحات جمع شوند، همگی یک نقطه عزیمت مشترک دارند. لشکرکشی، اشغالگری، و میلیتاریسم جنگی آمریکا و انگلیس تا همینجا این حد از فایده را داشته است که به بخشی از بورژوازی کشورهای مورد تهدید امکان این را دهد که برگ برنده برای بقای عمر خود جمع کنند. اگر آمریکا در تدارک حمله به ایران باشد، دلیل آن نه دیکتاتور بودن جمهوری اسلامی بلکه جایگاه ایران در سیاستهای اقتصادی و نظامی آتی آمریکاست و اصلاح طلبان ایرانی هم با هیچ درجه قسم و آیه به آدام اسمیت و منتسکیو برای اثبات اصالت لیبرالی شان نمیتوانند در این سمتگیری تغییری بدهند. بنابراین سیاست آشتی ملی و جمع شدن زیر پرچم اصلاح طلبان نه راهی برای جلوگیری از جنگ، که راهی برای نجات بورژوازی لیبرال ایران است که اکنون که تا یکقدمی احراز کامل سیستم دولتی پیش آمده، تهدید جنگ هستی اش را بزیر سوال میکشد. بعلاوه این موضعگیری تا آنجا که به جبهه اصلاحات مربوط میشود هیچ نکته سیاسی جدیدی از زاویه افق سیاسی آنها برای جامعه ایران در خود ندارد. جبهه اصلاحات شش سال است که همین خط را دنبال میکند و برآنست تا به حکومتی در ایران شکل دهد که در بهترین حالت مورد قبول نهادهای بین المللی باشد. ارتش یکی از سیاستگذاران این نهادها امروز در دروازه های جنوبی ایران مستقر است و برای همین لیبرالهای «خوش نیت» هم شاخ و شانه میکشد.

آنچه که در مورد این دو نقطه عزیمت مشترک است، درک آنها از علل جنگ است. کسانی که باور کرده باشند یا تلاش میکنند وانمود کنند که حمله به عراق و افغانستان بخاطر وجود صدام و طالبان بود، حق دارند تصور کنند که اگر امثال اینها در ایران بر سر کار نباشند آمریکا راهش را کج خواهد کرد. تا آنجا که به اصلاح طلبان دولتی و حتی سلطنت طلبان صاحب سنت مربوط میشود بعید است که آنان ابعاد جهانی مسائل جاری در منطقه را نفهمند. اما مساله مدافعین ساده لوح پرو آمریکا و اصلاح طلبان غیر دولتی تنها ناشی از کوتاه بینی کسانی است که باور کرده اند که مشکل بر سر دیکتاتوری و یا دمکرات نبودن صدام و طالبان است. باور کرده اند که نسیم دمکراسی بعد از جنگ سرد باشد که کمی با تاخیر به ایران میرسد، باور کرده اند که گویا در معضلی بوسعت جهان، تمکین

به قوانین بازی آمریکایی چاره درد است. واقعیت این جنگ اما چیز دیگری است. جنگ عارضه اجتناب ناپذیر جهان سرمایه است و این مناسبات جهت هموار کردن راه کسب سود بیشتر نیاز دارد که با جنگ و جنگ افروزی بازارهای وسیعتری را صاحب شود. اگر جنگ حاضر در این چارچوب فهمیده نشود، آنوقت جهان را باید فقط بازیچه قلدری نظامی آمریکا دانست و راهی جز تمکین به آن (چه بشیوه سلطنت طلبان و چه بشیوه «مردمسالارانه» اصلاح طلبان) نماند. واقعیت اما اینست که نیاز به تثبیت نظم نوین در جهان مورد توافق همه دولتهای بزرگ سرمایه داری است. تاکید بر نقش سازمان ملل در تخریب و یا بازسازی یک کشور بهیچوجه مخالفت با جنگ نیست. همه کشورهای بزرگ سرمایه باین معنا در نفس تعیین تکلیف برای نظم جدید جهان که از جمله از طریق جنگ میسر میشود، مخالفتی ندارند.

\*\*\*\*\*

جهانی شدن که برای بسیاری این تصور را پیش آورده بود که گویا قرار است مدرنیزاسیون و مدنیت در همه جا مستقر شود، با جنگی که امروز دیگر به اذعان بسیاری، یکی از بزرگترین و حیاتی ترین اتفاقات در رقم زدن سرنوشت بشریت در قرن جاری خواهد بود، وارد فاز جدیدی شده است. بر هر ذهن ساده انگاری نیز دیگر باید معلوم شده باشد که در پس تعارفات و تبلیغات مطمئن در مورد گلوبالیزاسیون، چهره دیگری نیز هست و آن همین است که امروز مردم در اقصی نقاط جهان بر صفحه های تلویزیون می بینند. هیچ تعارفی در چیزی و جایی نیست. اگر سودآوری سرمایه به خطر افتاده است، اگر بازارهای موجود کفایت تامین سودهای مورد نظر را نمیدهد، اگر راهی برای غلبه بر بحرانهای اقتصادی و کسر بودجه های میلیاردی قدرتهای بزرگ جهانی باید یافت، دستیابی به بازارهای جدید از طریق تبدیل یک مملکت به ویرانه ای که جغدها هم حاضر نباشند بر سر آوارش بنشینند، کار سختی نیست.

اول ماه مه امسال در چنین شرایطی برگزار میشود. جنگ علیرغم اعتراض گسترده جهانی آغاز شد و علیرغم سرنگونی رژیم صدام میروند که سایه اش تا دوره ای بر صحنه سیاست جهانی حاکم باشد. جنبش جهانی ضد جنگ که امروز پس از سرنگونی حکومت بعث با شعار خروج اشغالگران از عراق به میدان آمده است، جنبش وسیع و پر قدرتی است که نادیده گرفتن آن از صحنه سیاست کار دشواری است. این صف میلیونی انسانی است که مستقل از رنگ و نژاد و قومیتشان به میدان آمدند تا خواست شریف یک زندگی انسانی بدور از جنگ و منفعت طلبی قدرتهای امپریالیستی را بنمایش بگذارند. طبقه کارگر ایران هم به حکم همبستگی جهانی و هم به دلیل اهمیت سیاسی این حرکت و هم بدلیل موقعیت ویژه ایران، باید به این حرکت بپیوندد و سرنوشت خود را در این همبستگی جهانی جستجو کند.

با تلاش برای حفظ آرامش و آشتی ملی نمیتوان با سیاستی که کل جهان را به لرزه در آورده و می‌رود تا سرنوشت بسیاری از کشورها و خصوصا در "جهان سوم" و خاورمیانه را به منافع کارتل‌های سرمایه و گماشتگان آمریکایی بسپارد، مقابله کرد. سرنوشت عراق و افغانستان باید نشان داده باشد که بحث بر سر دموکراسی نیست، بر سر تمدن و مدنیت نیست، بر سر رهایی مردم از دست دیکتاتورها نیست. بحث در یک کلام و بسادگی بر سر گسترش منافع جهانی سرمایه و سرمایه گذاری شرکتهای بزرگ جهت بازسازی این ممالک ویران شده بخرج مردم همین کشورهاست. راه مقابله با جنگ امتیاز دادن به جبهه اصلاحات و یا مجاز شدن پروآمریکائیسیم و سلطنت طلبی نیست، بلکه پیوستن به جنبش جهانی ضد جنگ و تلاش برای تقویت و گسترش این حرکت به یک حرکت ضد کاپیتالیستی است. برآیند این پروسه وقتی بنفع کارگر ایرانی است که توانسته باشد در همبستگی جهانی با جنبش ضد جنگ به یک نیروی قدرتمند در مقابل دولت اسلامی تبدیل شود. جامعه ایران نیاز بیک تحول بنیادین دارد و شرایط جدید امکان ابراز وجود کارگر را در پیوستگی با یک جریان جهانی بسیار قویتر میکند. این فرصت را باید شناخت و از آن بهره برد.

برگرفته از جهان امروز شماره ۱۰۴